



شنبه ۳۰ فروردین ۱۴۰۴
وطن امروز | شماره ۴۲۹۵

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگران

وقتی امیرالمؤمنین^(ع)

زیر باران می‌رفت

باران که شروع می‌شد، امیرالمومنین علی علیه‌السلام زیر باران می‌ایستادند تا جایی که سر و ریش و لباس‌شان خیس می‌شد. کسی عرض کرد: ای امیرالمومنین! به سرپناهی بروید. پاسخ فرمودند: این آبی است که از نزدیکی‌های عرش آمده است.

عَلِي بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُسْعُذَةَ بْنِ صَدْقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ‌السَّلَام، قَالَ: «كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ‌السلام يَقُومُ فِي الْمَطَرِ أَوَّلَ مَا يُمْطَرُ حَتَّى يَبْتَلِ رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ وَثِيَابَهُ، فَقِيلَ لَهُ: يَا امِيرَالمومنین! الْكِنَ الْكِنَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا مَاءُ قَرِيبِ الْعَهْدِ بِالْعَرْشِ.

اصول کافی/ جلد ۸ صفحه ۲۴۰ و وسائل‌الشيعة، جلد ۸، صفحه ۱۵

هنوز ۲۳ ثانیه مانده است!

در آن حیاطی که اکنون حیاط منزل خاتم بزرگ است و حتماً دیده‌اید که! در آن مراسم افطار بزرگ که فیلم آن را هم نمایش می‌دهند که حضرت امام، نماز جماعت را اقامه کرده‌اند و بعد در کنار سفره افطار چندین دقیقه منتظر مانده‌اند تا آیت‌الله خامنه‌ای که آن زمان رئیس‌جمهور بودند بیایند، در قسمت شرقی حیاط، یک تخت یک‌نفره چوبی بود.

حضرت امام در حال نیم ساعت پیاده‌روی قبل از ظهرشان بودند من و عیال هم حضور داشتیم. قدم زدن امام ساعت یازدهونیم تمام می‌شد. عیال پرسید: ساعت چند است؟ جواب دادم: ۱۱،۳۰. او بلند شد و از امام پرسید: آقا! برای تان جای بیایرم؟ حضرت امام ساعت‌شان را از جیب‌شان بیرون آوردند و نگاهی به آن انداختند و فرمودند: هنوز ۲۳ ثانیه به ساعت یازدهونیم مانده!

محمود بروجردی/ ماهنامه پاسدار اسلام
اردیبهشت ۱۳۹۰
شماره ۲۵۳، صفحات ۳۸ و ۳۹

جنس قلب

قلب خاک خوبی دارد. هر دانه که در آن بکاری از هر جنس، از همان جنس صدها دانه برمی‌داری.
نادر ابراهیمی/ آتش بدون دود
جلد اول، صفحه ۲۱۰

متروی پاریس یا قرائت‌خانه

کتاب خواندن در پاریس حساسی حرص آدم را درمی‌آورد. هر کس را می‌بینی، یک کتاب در دست دارد و تندتند مشغول مطالعه است؛ سن و سال هم نمی‌شناسد، سیاه و سفید و مرد و زن و بچه هم نمی‌شناسد. انگار همه در یک مارا تن عجیب گرفتار شده‌اند و زمان در حال گذر است، واکن‌های مترو گاهی واقعا آدم را یاد قرائت‌خانه می‌اندازند، بویژه اینکه ناگهان در یک مقطع خاص کتابی گل می‌کند و همه مشغول خواندن آن می‌شوند... فضای پاریس هیچ بهانه‌ای برای مطالعه نکردن باقی نمی‌گذارد. شاید برای همین است که پاریسی‌ها معنای انتظار را چندان نمی‌فهمند، آنها لحظه‌های انتظار را با کلمه‌ها پر می‌کنند.

منصور ضابطیان/ مارک و پلو
نشر مثلث

شادمانی و ترس

گفت: خیلی می‌ترسم،
گفتم: چرا؟
گفت: چون از ته دل خوشحالم؛ اینجور خوشحالی ترسناک است.
پرسیدم: آخه چرا؟
جواب داد: وقتی آدم اینجور خوشحال باشد، سرنوشت آماده است چیزی را از آدم بگیرد!
خالد حسینی/ یادبادک‌باز
صفحه ۲۵۸

سوءاستفاده‌رندانه از آزادی

مطابق برداشت لیبرالی، آزادی عبارت است از اینکه مردم بتوانند انطور که می‌خواهند عمل کنند. اگر مثلاً من می‌خواهم بهار امسال پیراهن نارنجی بپوشم، آزادم.

اما بعضی اقتصاددان‌های رادیکال در این موضوع تردید کرده‌اند و گفته‌اند چنین تصویری از آزادی بسیار سطحی است. اقتصاددان‌های رادیکال می‌خواهند بدانند «چرا» من می‌خواهم امسال پیراهن نارنجی بپوشم؟ ممکن است به این نتیجه برسند که دس‌تی در این طرز فکر من در کار بوده: کسانی بوده‌اند که می‌خواستند آن اینکه من فکر کنم رنگ‌هایی که پارسال پوشیده‌ام امسال به درد نمی‌خورد، منفعت ببرند. پس من دستکاری شده‌ام و آزاد نیستم.

هگل می‌گفت آزادی فقط به این نیست که کسی از هوس‌هایش پیروی کند یا بخواهد خواهش‌هایی را ارضا کند که دیگران به او القا کرده‌اند، برای اینکه چیزی به او بفروشند. آزادی به نظر هگل، عبارت است از شکوفا کردن استعدادهای شخص به عنوان موجودی عاقل.

برایان مگی/ فلاسفه بزرگ
عزت‌الله فولادوند
انتشارات خوارزمی
صفحه ۳۲۴

حضرت امام حسن عسکری^(ع)؛

چهبسا که دگرگونی‌های زمانه، نوعی از تأدیب خداوند عز و جل باشد.

سریال «پایتخت» نشان داد چگونه فرم هنری می‌تواند به انسجام ملی جان دهد

فرم‌زنده ملت‌زنده

«پایتخت» در فصل

هفتم نیز همچون فصلو پیشین، بیش از آنکه به مدد محتوا یا شعارهای صریح اجتماعی، سیاسی و

فرهنگی‌اش در حافظه جمعی ماندگار شود، به واسطه فرم خویش زیست و نفس کشید؛ همچون موجودی زنده که با تماشاگر نه صرفاً ارتباط برقرار می‌کند، بلکه در نسبت با او زیست می‌کند و در تعامل با او دگرگون می‌شود. تحلیل سریال «پایتخت» از منظر ارسطویی یعنی در مقام یک اثر هنری که فرم، هستی آن است، ما را ناگزیر می‌سازد فارغ از داوری‌های ارزشی درباره درونمایه‌ها، سراغ «چگونه بودن» آن برویم؛ یعنی شکلی که این سریال در آن محقق شده و از خلال آن با مخاطب پیوندی زنده و ماندگار ساخته است. در منطق هنر ارسطویی، اثر هنری همچون یک موجود زنده دارای آغاز، میانه و پایان است؛ هر بخش در خدمت تمامیت اثر است و هیچ عنصری اضافه یا بیرون از پیکره آن نیست. این انسجام شکلی، ن‌تنها از اثر یک ارگانسیم زنده می‌سازد، بلکه باعث می‌شود هر تغییری در آن، بر تمام پیکره تأثیر بگذارد. پایتخت، از فصل اول تا فصل هفتم، اگرچه گاه در نوسان سطح کیفی قرار گرفته اما همواره موفق شده است فرم ارگانیک خود را حفظ کند؛ وحدت زمان و مکان در بستر زندگی روزمره یک خانواده مازندرانی، تغییر و رشد شخصیت‌ها در طول زمان و ترکیب واقع‌گرایی با طنز موقعیت و رگه‌هایی از اغراق که خاصه زبان طنز ایرانی است. این فرم، در پیوندی بی‌واسطه با تجربه زیسته سازندگان و بازیگران – بویژه محسن تنابنده که هم در قامت نویسنده و هم بازیگر در قلب پایتخت ایستاده – بدل به پیکره‌ای شده است که بازتاب‌دهنده تجربه زیسته مخاطبان نیز هست. به این معنا، پایتخت نه بازنمایی یک زندگی ایده‌ال، که بازتاب شکاف‌ها، تنش‌ها، امیدها و ارزش‌های جاری در متن جامعه ایرانی است. از شکاف‌های نسلی میان نقی و بهشتاش گرفته تا تداخل سنت و مدرنیته، از تقابل میان مذهب و زندگی روزمره تا طنز جاری در بحران‌های اقتصادی و اجتماعی؛ پایتخت این تقابل‌ها را بازنمایی نمی‌کند تا درباره‌شان شعار بدهد، بلکه آنها را در فرم خود می‌پرورد، همچون رگی از زندگی که در تاروپود اثر جاری است.

فرم پایتخت بویژه در فصل هفتم، در مواجهه با تحولات اجتماعی و سیاسی، نه تغییر لحن می‌دهد و نه به دام مستقیم‌گویی می‌افتد، بلکه از طریق همان زبان طنز، همان ساختار داستان‌پردازی و همان روایت خانوادگی، نسبت خود را با تحولات زمانه بازتعریف می‌کند. این مساله نه‌تنه به دوام سریال کمک کرده، بلکه باعث شده پایتخت در مقام یک اثر، کارکردی فراتر از سرگرمی بیابد: کارکردی اجتماعی و حتی سیاسی اما به این سیاست، نه از نوع ایدئولوژیک یا تبلیغی، بلکه از جنس «امر ملی» است؛ بازنمایی آنچه ملت در زیست روزمره‌اش با آن مواجه است و از این رهگذر، تولید لحظاتی از انسجام و الفت ملی. در زمانه‌ای که سریال‌های ایرانی یا به دام شعارزدگی افتاده‌اند یا در تقلید کورکورانه از فرم‌های غربی دچار از خودبیگانگی شده‌اند، پایتخت یادآوری می‌کند که تنها راه بازنمایی صادقانه زیست ایرانی، عبور از تجربه زیسته خالق اثر است؛ تجربه‌ای که تنها وقتی با

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیر عامل: رضا شکیبایی
سر‌دبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۲۷۹۲ @vatanemrooz
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir

پایام‌سان: vatanemrooz@
چاپ: موسسه جام‌چم برتر بر نا
توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

تکنیک و فرم درهم‌تنیده شود، به «اثر» بدل می‌شود. این درهم‌تنیدگی در پایتخت به‌وضوح دیده می‌شود: زبان بدنی نقی، لحن گفت‌وگوی اعضای خانواده، آداب و مناسک روزمره، حتی مکان‌ها و لپچه‌ها، همه و همه نه جزئیات تصادفی، بلکه عناصری فرمال هستند که در ترکیب با هم پیکره اثر را می‌سازند. به این ترتیب، می‌توان گفت پایتخت به‌مثابه یک اثر هنری، فرم را نه ابزاری برای انتقال محتوا، بلکه هستی خود دانسته است. از این منظر، محتوا در دل فرم شکل می‌گیرد و نه بالعکس. این نکته، در نسبت با مخاطب نیز اهمیت دارد، چرا که مخاطب نه به واسطه مضمون‌ها، بلکه از طریق شکل تجربه زیسته خود با اثر ارتباط برقرار می‌کند. این امر پایتخت را بدل به آینه‌ای کرده است که مخاطب در آن خود را بازمی‌شناسد و از این رهگذر، لحظاتی از همدلی، خنده، اشک و تأمل شکل می‌گیرد. این لحظات، همانا لحظات زایش امر ملی هستند. پایتخت، در فصل هفتم، با مساله شهاب‌سنگ، با مسخ کافکایی بهشتاش، مواجهه نقی با فرزندش، بحران‌های اقتصادی و حضور مداوم خانواده در بطن هر ماجرا، دوباره توانست همان پیکره زنده پیشین را احیا کند. آنچه در سریال‌های مشابه غایب است و در پایتخت حضوری پررنگ دارد، نه صرفاً محتوا، بلکه آن «نفس» است؛ آن جان جاری در اثر که حاصل وحدت فرم و تجربه زیسته است. این جان، همان است که اثر را به موجودی زنده بدل می‌کند؛ موجودی که رشد می‌کند، می‌زید، اشتباه می‌کند اما بازمی‌گردد و از نو خلق می‌شود. در اینجا بار دیگر می‌توان به ارسطو بازگشت و از تماشاگر ترازدی گفت که از خلال ترجم و ترس، به تزکیه (کاتارسیس) می‌رسد. پایتخت، به‌رغم طنز بودنش واجد همین قابلیت تراژیک است، چرا که مخاطب در خلال بحران‌های خانوادگی، اشتباهات پیاپی نقی، مرگ و فقدان و گاه ناوانی از اصلاح، با امر انسانی در مقام امر عام روبه‌رو می‌شود. این لحظات، لحظاتی سیاسی‌اند، چرا که مخاطب به یک جمع، از یک ملت، به تجربه‌ای مشترک وارد می‌کند. به همین دلیل است که پایتخت توانسته در بزنگاه‌های مهم سیاسی و اجتماعی، مردم را گرد خود جمع کند و بدل به قطب گفت‌وگوی جمعی شود. پایتخت، در فصل‌های مختلفش، نسبت خود را با مؤلفه‌های فرهنگی ایرانی – همچون خانواده، مذهب، میهن‌دوستی و حتی نافرمانی‌های نرم – حفظ کرده، بی‌آنکه به‌ورطه تکرار بیفتد. این تداوم نه از طریق محتوا، بلکه از خلال فرم ممکن شده است. فرم پایتخت

همچون هر ارگانسیم زنده، دارای ساختاری است که در آن اجزا – شخصیت‌ها، موقعیت‌ها، روابط – در نسبت با کل عمل می‌کنند. این نسبت، نه فقط انسجام درونی اثر را تضمین می‌کند، بلکه آن را واجد قدرت انسجام‌بخشی در سطح ملی می‌سازد. به این ترتیب، سریال پایتخت را می‌توان نمونه‌ای منحصربه‌فرد در تلوزیون ایران دانست که توانسته فرم هنری را با امر اجتماعی و سیاسی درآمیزد، بی‌آنکه به دام شعار یا پراکندگی بیفتد. این سریال نشان داده هنر، زمانی که از دل تجربه زیسته برآمده و با فرم درآمیخته باشد، می‌تواند به زبان مشترک یک ملت بدل شود؛ زبانی که در آن، خنده و اشک، سنت و مدرنیته، دین و روزمرگی، همه در کنار هم زیست می‌کنند. اگر از منظر فلسفی بخواهیم جمع‌بندی کنیم، باید گفت پایتخت، با تحقق فرم به‌مثابه هستی اثر هنری، خود بدل به موجودی شده که در بستر جامعه ایرانی زیست می‌کند. این موجود، در عین بازنمایی جامعه، به آن شکل نیز می‌دهد، چرا که با خلق لحظات مشترک، کلان‌رسانه‌ای بازتعریف کنیم. برنامه‌سازی سرگرم‌کننده با کیفیت هنری بالا، نه یک اقدام حاشیه‌ای، بلکه جوهره کار رسانه‌ای در سطح ملی است. پرداختن به مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی، تنها زمانی در سطح توده‌های مردم اثرگذار است که از خلال فرم‌های هنری و داستانی انجام شود. تجربه پایتخت نشان می‌دهد که مخاطب ایرانی نه به دنبال بازتولید صرف ایدئولوژی یا سرگرمی سطحی، بلکه تشنه اثری است که بتواند با او گفت‌وگو کند، او را به رسمیت بشناسد و در جهان پرتنش و شکاف‌زده امروز، لحظه‌ای حس «در کنار هم بودن» را بازآفرینی کند.

بدین‌سان، بازگشت به هنر و سرگرمی، نه صرفاً تجدید حیات یک ژانر یا گونه رسانه‌ای، بلکه بازگشت به وظیفه هستی‌شناسانه رسانه است: خلق فرم‌هایی که از خلال آنها، ملت بتواند خود را «بیافریند». این آفرینش، همچون هر اثر هنری، تکرار‌شونده و ناتمام است اما هر بار می‌تواند به تثبیت بیشتر ادراک وحدت، تقویت حس مشترک بودن و کاستن از واگرایی‌های فرساینده یاری رساند. پایتخت، در مقام نمونه، نشان داد هنر، اگر بر پایه فرم زنده تجربه زیسته و تکنیک قوی استوار باشد، می‌تواند از مرز سرگرمی بگذرد و به پدیده‌ای ملی بدل شود. رسالت صداوسیما در شرایط کنونی، نه فقط افزایش مخاطب، بلکه بازآفرینی ادراک ملی از خلال فرم‌های هنری است و این بی‌تردید نیازمند بازگشت خلاقانه و جدی به هنر و سرگرمی است؛ نه در حاشیه، بلکه در رأس برنامه‌ریزی رسانه‌ای.

قاب‌ماندگار؛ بوسه بر چادر مادر

است که در حرم امام رضا علیه‌السلام بر اختتامیه این سریال خورده است.

می‌ماند یک نکته که نباید ناگفته و در گلو بماند: مسؤولان گرامی سیما با این حجم از استقبال از این سریال و با دیدن خلوتی خیابان‌ها و مغازه‌ها در زمان پخش پایتخت، باید فکری بشنوند که چرا در دیگر برنامه‌ها و تولیدات‌شان این اتفاق نمی‌افتد. چرا خنده و شادی و نشاط و امید و زندگی در فیلم‌ها و سریال‌های ما روزبه‌روز کمتر می‌شود؟ بر متکرش لعنت که در این سال‌ها کارهای خوب و قابل تقدیری هم ساخته شده است

پیام‌های رفت و آمدهای دیپلماتیک

کردن اروپایی‌ها از تعیین‌کنندگی در روابط بین‌الملل و توزیع قدرت در آن است.
نقش مهم ایران در ژئوپلیتیک جهانی:
آمریکایی‌ها یخبوزی این موضوع باخبرند که امکان حذف ایران از مناسبات بین‌المللی وجود ندارد. بازگویی می‌کنم این به معنای حتمیت در رسیدن به توافق نیست. برای رسیدن به توافق و اینکه در آینده مذاکرات ایران و آمریکا در نهایت چه اتفاقی خواهد افتاد، به متغیرهای



ارزش‌ها تعلق دارد که با ما هم‌ریشه است. هنر و سرگرمی – بویژه وقتی از

بطن تجربه‌های زیسته و بومی برخاسته باشند – قدرت خلق این ادراک را دارند. آنچنان‌که پایتخت توانست صدای خانواده‌ای مازندرانی را به گوش مردمان لرستان، خراسان، آذربایجان یا تهران برساند و در عین وفاداری به محلی‌ترین عناصر، بدل به تجربه‌ای فراگیر و ملی شود. این قدرت نه از راه اجبار سیاسی، بلکه از طریق فرمی زنده و مشارکتی به دست آمد: فرمی که مخاطب را صرفاً بیننده، بلکه بخشی از پیکره اثر کرد. در جهانی که سیاست و اقتصاد بیش از پیش به قطبی‌سازی و شکاف دامن می‌زنند، حفظ و بازتولید ادراک وحدت ملی، امری خطیر و استراتژیک است. سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، اگرچه در برهه‌هایی نتوانسته نقش‌هایی پراکنده و گاه موثر ایفا کند اما در سال‌های اخیر، از ماموریت فرهنگی – اجتماعی خود فاصله گرفته و دچار نوعی بروکراسی رسانه‌ای بی‌جان و غیرخلاق شده است. اگر هنر را به‌مثابه رکن اصلی شکل دادن به ادراک وحدت بازشناسیم، ناگزیر باید جایگاه آن را در سیاست‌گذاری‌های کلان رسانه‌ای بازتعریف کنیم. برنامه‌سازی سرگرم‌کننده با کیفیت هنری بالا، نه یک اقدام حاشیه‌ای، بلکه جوهره کار رسانه‌ای در سطح ملی است. پرداختن به مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی، تنها زمانی در سطح توده‌های مردم اثرگذار است که از خلال فرم‌های هنری و داستانی انجام شود. تجربه پایتخت نشان می‌دهد که مخاطب ایرانی نه به دنبال بازتولید صرف ایدئولوژی یا سرگرمی سطحی، بلکه تشنه اثری است که بتواند با او گفت‌وگو کند، او را به رسمیت بشناسد و در جهان پرتنش و شکاف‌زده امروز، لحظه‌ای حس «در کنار هم بودن» را بازآفرینی کند.

بدین‌سان، بازگشت به هنر و سرگرمی، نه صرفاً تجدید حیات یک ژانر یا گونه رسانه‌ای، بلکه بازگشت به وظیفه هستی‌شناسانه رسانه است: خلق فرم‌هایی که از خلال آنها، ملت بتواند خود را «بیافریند». این آفرینش، همچون هر اثر هنری، تکرار‌شونده و ناتمام است اما هر بار می‌تواند به تثبیت بیشتر ادراک وحدت، تقویت حس مشترک بودن و کاستن از واگرایی‌های فرساینده یاری رساند. پایتخت، در مقام نمونه، نشان داد هنر، اگر بر پایه فرم زنده تجربه زیسته و تکنیک قوی استوار باشد، می‌تواند از مرز سرگرمی بگذرد و به پدیده‌ای ملی بدل شود. رسالت صداوسیما در شرایط کنونی، نه فقط افزایش مخاطب، بلکه بازآفرینی ادراک ملی از خلال فرم‌های هنری است و این بی‌تردید نیازمند بازگشت خلاقانه و جدی به هنر و سرگرمی است؛ نه در حاشیه، بلکه در رأس برنامه‌ریزی رسانه‌ای.

بسیاری ارتباط دارد که از جمله شخصیت و «حساسات ترامپ» بخشی از آن است اما آنچه ثابت است، نقش مهم ایران در ژئوپلیتیک جهانی است که حتی ترامپ هم نمی‌تواند نسبت به آن بی‌توجه باشد و با رفتارهای ترویک نسبت به آن برخورد کند. به همین دلیل است که در میانه سخنانش درباره ایران در رسانه‌ها تلاش می‌کند به صورت محترمانه درباره ایران سخن بگوید، در ناملش به رهبر انقلاب از بزرگی ایران می‌گوید و...



نگاه

ادامه از صفحه اول
چیزی که از فیلم در ذهن و روح تماشاگر باقی می‌ماند، همین تابلو است، نه آن همه خرابی و فساد. تابلوی آخر فصل هفتم اشاره کرد و دروغ‌ها و توطئه‌چینی‌ها و شیطنت‌ها و روراستی‌ها و... باز هم مانند سال‌های دور همگی در یک قاب در مغازه عکاسی جنب حرم مطهر کنار هم قرار می‌گیرند و تنها به این انگفا نمی‌شود، بلکه بهشتاش با آن همه



اتفاق افتاد. در این مورد هم به نظر می‌رسد از نقطه نظر آمریکا